

## تقویم مازندران

### سخنی در مقدمه، درباره شیوه انتقاد

در صفحه‌های ۷۷۵-۷۸۲ جلد ششم مجله‌ی آینده ( شماره‌های ۹-۱۲ سال ششم، آذر-اسفند ۱۳۵۹ شمسی) نقد گونه‌یی ( ولی در بخش عقاید و آراء آن مجله) تحت عنوان "گاشماری سنتی ساحل‌نشینان دریای مازندران" در باره‌ی مقالاتی که من تحت عنوان "یادداشت‌هایی درباره‌ی گاشماری سنتی ساحل‌نشینان کرانه‌های جنوبی دریای مازندران" در دفتر سوم نقد و تحقیق (که در تیرماه سال ۱۳۵۶ شمسی منتشر شد) نوشته‌ام، مندرج بود. اینکه آن مقاله مندرج در مجله‌ی آینده را نقدگونه‌نامیدم به‌این اعتبار است که تفاوت نمی‌کند که یک مقاله در کدام بخش به چاپ رسیده باشد، نقد، نقداست، حلا تومیخواهی در بخش نقد چاپش کن، میخواهی در بخش عقاید و آراء، ویاسمش را بگذار نظری بر...

شاید اهل تحقیق و دوستاناران مطالب جدی ملاحظه کرده باشند که من در یادداشتی که در آغاز دفتر دوم نقد و تحقیق ( خردادماه سال ۱۳۵۳ شمسی) آورده‌ام، نوشته‌ام که: "نقد آگاهانه را لازمی هرگونه کوشش میدانم. خود نیز نقد میکنم. طبعاً دوست دارم که نوشته‌هایم نیز به نقد کشیده شود. اما به هوش باشیم که نقد سالم و سازنده را با تنگ نظریها و حسادتهای معمول به ابناء زمانه اشتباه نکنیم، ان شاءالله". اکنون باید عرض کنم که برای آنکه یک نقد، سالم و سازنده باشد، فقط گشاده نظری و انصاف منتقد کافی نیست، بلکه علم و سواد و تخصص منتقد نیز رکنی مهم از ارکان نقداست. به خاطر می‌آورم که در زمستان ۱۳۴۳ شمسی، تازه از گرد راه رسیده‌یی، به خیال آنکه اگر با بزرگان در بیفتد، او نیز در زمره بزرگان محسوب خواهد شد، نقدکی سخت پرت درباره‌ی یکی از ترجمه - های دانشی مرد، محمود صناعی در مجله‌ی راهنمای کتاب چاپید! . محمود صناعی، به مصداق "چو میبینی که نابینا و چاه... الخ"، در باره‌ی آن نقدک پرت، خطاب به گردانندگان راهنمای کتاب نوشت: "گویا مجله‌ی راهنمای کتاب فرض کرده است هرکس نثر فارسی را کم و بیش درست بنویسد میتواند کتابی را بردارد و از مسند تفوق بر آن بنگرد و درباره‌ی آن هرچه میخواهد بگوید، یعنی بحث انتقادی بر کتابی بنویسد. این تصور در مورد آنچه در کشور ما "ادبیات" خوانده میشود تصویری رایج است. لاف‌ل اینگونه انتقادهای این فایده رادارد که منتقد را که ممکن است خود هیچ اثر علمی و ادبی نداشته باشد در زمره‌ی فضلا و نویسندگان قرار دهد... اما در مورد انتقاد کتب علمی، رسم جهان متمدن بر آن است که انتقاد کتابی را از کسی بخواهند که برتر از مؤلف یا لاف‌ل همسراو باشد. منتقد کتاب علمی مسلماً باید در علم، تحقیقات و انتشارات اصل داشته باشد و نزد اهل علم به عنوان صاحب نظر شناخته شده باشد" و من خود در گلابی نامه‌یی که برای همین مجله‌ی آینده فرستادم، در مقام

کسی که دلواپس فرهنگ ایرانزمین و نگران اعتلای علمی و فرهنگی میراث تاریخی نسل خود است، نوشتن که: "گرچه مؤلف یا مصنف فصل تقدم دارد، ولی منتقد باید تقدم فصل داشته باشد".

باتوجه به اینکه همه‌ی آنچه تا اینجا از نقد و تحقیق و راهنمای کتاب و آینده نقل کردم، بدون دره‌بی شک و بدون ادنی شبهه‌یی از نظر مدیر مجله‌ی آینده گذشته است، ببینیم که آن نقدگونه‌ی مندرج در شماره‌های ۹ - ۱۲ سال ششم آینده، چگونه نقدی است و چسان با این ملاکهای مسلم نقد که به عرض رسید تطبیق میکند، ولی این راشما خواننده‌ی با فراست باید متوجه باشید که آنچه می‌نویسم نه من باب معارضه‌ی به‌مثل با نویسنده‌ی آن نقد گونه است، چه "من لاف عقل میزنم، این کار کی کنم" بلکه بدین جهت مطالب آتی را مینویسم که اگر من چنددی و چونی آن نوشته را روشن نکم، ممکن است خواننده‌یی که با دانش گاهشماری بیگانه است، به اعتبار نام آینده و کلی نویسندگان دیگر که در آن مجله قلم میزند، این نقدگونه را صحیح پنداشته و احیاناً "اشارات بی‌سروین و سخت‌تلگرافی" (!) آن نقدگونه را مسلمات علمی فرض کرده، پایه‌ی قضاوت خود قرار دهد. شاید شما خواننده‌ی عزیز بفرمائید که: نخیر، خواننده خود فهم دارد، شعور دارد، عقل دارد، فرهنگ دارد، سواد دارد و گول هر بیربطی را که در مجله‌یی منتشر شود نخواهد خورد. بله، شما راست و درست و صحیح میفرمایید، نظر شما صائب است، ولی اگر این فهم و شعور و عقل و فرهنگ و سواد راه همه‌ی خواننده‌ی های بالقوه‌ی مجلات تسری دهید، آنوقت دچار بلیاتی میشوید که نمونه‌اش را همین روزها شاهد هستیم. کدام بلیات؟ عرض میکنم:

در شماره دهم سال سی‌ام مجله‌ی ارمغان مقالتی است در باره‌ی زمین و حرکت‌های آن. در بخشی از این مقاله چشممان به این عبارت روشن میشود: "... اگر زمین متحرک میبود، این اوضاع و احوال مختلف را به طور مستمر نمیتوانستیم درک کنیم. نمیدانم فرضیه‌ی کپرنیک و گالیله چطور مورد قبول مردم دنیا واقع شده است. ماه را متحرک و از توابع زمین شمرده‌اند. مگر غیر از این است که ماه از مشرق طلوع میکند و در مغرب ناپدید میشود، مگر غیر از این است که آفتاب هم همین طور به‌منظر می‌آید؟ اگر آفتاب ساکن بود، زمین میبایست سه‌ماه بالای آفتاب و سه ماه در طرفین آن قرار داشته باشد و نور آفتاب از یک مرکز ثابت به زمین بتابد. ... اگر زمین با سرعت ۳۰ تا ۳۵ کیلومتر در ثانیه به دور خود میچرخید و مدار یکساله را طی میکرد، نه فقط حیات و زندگی غیر ممکن بود، بلکه قتل شامخه فرو میریخت، نه آنکه در بلندترین کوهها ما بتوانیم شمعی را روشن کنیم، و در معرض هوا بگذاریم و خاموش نشود. ...".

بله از این دست مطالب در آن مقاله است که در سال ۱۳۴۰ شمسی منتشر شده‌است بسیار است. اگر در همان زمان که این‌گونه مطالب سخیف که پرت بودن آنها برای هر محصل دبیرستانی واضح است، منتشر میشد، یک آدم دلسوز و درعین حال وارد به نجوم مقالتی در همان ارمغان مینوشت و چند و چون مشکیهای این حضرت را روشن میکرد، آنوقت شما در همین بهار ۱۳۶۰ خورشیدی در روزنامه‌های صبح نهران نمیخواندید که: "یک جوان دانشجوی ادبیات معتقد است که زمین مرکز عالم است و خورشید و دیگر سیارات به گرد زمین میگردند. این دانشجو آراء و عقاید خودش را به اهل علم و فن عرضه کرده است ولی چون از طرف آنان مردود اعلام شده،

حالیه در مقابل وزارت فرهنگ و علوم عالی اعتصاب غذا کرده است!"<sup>۱</sup> به این اعتبار است که به چندی و چونی نقدگونه‌یی که در آینده درج شده است میپردازم که احیاناً "جوان ساده دل و نیمچه خل و چل و شهرت طلبی را که ممکن است مجله‌ی آینده به دستش بیفتد و به اعتبار آینده، همهی نوشته‌های مندرج در آن را درست‌پندارد. و پاپه‌ی حرفهایش را آن مطالب بی‌سرو بی‌قرار دهد و چون کسی گوش نکند و یا اگر کرد بگوید "آقا جان چرند نکو" خل‌خلی‌کند و دست به اعتصاب غذا بزند، هشدار دهم که: "نکن آقا جان!" همین ولاغیر.

در نقد، یک نکته‌ی مهم را هم باید در نظر داشت و آن اینکه یک‌کتاب‌پایک مقاله از نظر موضوعی که در آن مطرح میشود، یک مجموعه‌ی پیوسته است، بدین معنی که یک موضوع یا یک اندیشه با تصبید مقدماتی، در کتاب یا مقاله مطرح میشود، میباید، و به نتیجه میرسد. در نقد یک مقاله یا یک کتاب، باید کل آن مجموعه‌ی پیوسته را در نظر داشت و صحت و سقم هر فصل و بخش و پاراگراف و جمله را در ارتباط با مجموعه‌ی کتاب یا مقاله (از مقدمات و متن و نتیجه) سنجید، چرا که در غیر اینصورت، مصداق لاله، از مجموعه‌ی لاله‌الاله خواهد شد.

نکته دیگری که در نقد یک اثر باید ملحوظ داشت آنکه: خواننده‌ی نقد، هیچ تعهد نکرده است که حتماً کتاب یا مقاله‌ی مورد نقد را در قفسه‌ی کتابهای خود داشته باشد، یا حتی آن را خوانده باشد. وقتی این احتمال هست که خواننده‌ی نقد، کتاب یا مقاله‌ی مورد نقد را نداشته باشد، یا نخوانده باشد، یا حتی ندیده باشد، باید نقد را چنان نوشت که مطالب برای اینگونه کسان غیر مفهوم، بربط و غیر مفید نباشد. از این روی است که منتقدین دلسوز و عالم، معمولاً، در ابتدای نقد خود، خلاصه‌ی نسبتاً کافی به مقصود نقد، از کتاب یا مقاله فراهم میآورند تا خواننده را که ممکن است نوشته‌ی مورد نقد را نداشته باشد، یا نخوانده باشد، یا حتی از وجود چنان نوشته‌یی بی‌اطلاع باشد، با موضوع کتاب یا مقاله مربوط کنند، و آنوقت بر اساس آن خلاصه‌ی نسبتاً جامع به نقد آن میپردازند، و در نقد هم فقط و فقط کمیها و کوتاهیها و نقائص را نمیشمارند بلکه هم محسنات و نوآوریها و ابداعات را، وهم نکاتی را که ممکن است در صحت آنها جای چون و چرا باشد، یاد میکنند.

حال، همراه با شما خواننده‌ی با فراست به آن نقدگونه‌یی که در آینده نشر شده است میپردازم تا ببینیم کدام جزء آن نقدگونه با این اصول مسلم نقد میخواند.

\* \* \*

پیدا است که من مجاز نخواهم بود تا تمام آن مقالات (در چهار بخش و کلاً در ۳۷ صفحه) را که در دفتر سوم نقد و تحقیق نوشته‌ام، اینجا نقل کنم، ولی آقای مدیر آینده اجازه خواهند داد که خلاصه‌یی از بخش اول و دوم و سوم آن مقالات را در زیر بیاورم:

من در بخش اول آن مقاله به آثار الباقیه عن القرون الخالیه و نوروزنامه مراجعه کرده، دوتکه را استخراج کرده، و نقل کرده‌ام که مربوط به تقویم بزرگدی است که تقویمی است روز شمار، با ۳۶۵ شبا روز که ۱۲ ماه ۳۰ شباروز و ۵ شباروز به نام اندرگاه یا پنجه میان ماه هشتم و نهم دارد

و نیز نوشته‌ام که چون طول سال فصلی بیشتر از ۳۶۵ شباروز است، پیداست که این تقویم گردان خواهد بود، به تعبیر دیگر، اول سال در همه‌ی فصول خواهد گشت، و بر اساس این اطلاعات استخراجی از متون، این جدول را ترتیب داده‌ام:

فصل	ترتیب ماهها	نام ماهها	تعداد شبا روزها
بهار	۱	فروردین ماه	۳۰ شبا روز
"	۲	اردیبهشت ماه	۳۰ شبا روز
"	۳	خرداد ماه	۳۰ شبا روز
تابستان	۴	تیر ماه	۳۰ شبا روز
"	۵	مرداد ماه	۳۰ شبا روز
"	۶	شهریور ماه	۳۰ شبا روز
پائیز	۷	مهر ماه	۳۰ شبا روز
"	۸	آبان ماه	۳۰ شبا روز
(*)	(*)	(اندرگاه)	(۵ شبا روز)
"	۹	آذر ماه	۳۰ شبا روز
زمستان	۱۰	دی ماه	۳۰ شبا روز
"	۱۱	بهمن ماه	۳۰ شبا روز
"	۱۲	اسفند ماه	۳۰ شبا روز
یک سال			۳۶۵ شبا روز

در بخش دوم و سوم آن مقالت به تقویمی که در مازندران مورد عمل روستاییان و اهالی محل است پرداخته و از روی مجموعه‌ی نوشته‌هایی که در باره آن تقویم در اختیار داشتم (و همه هم چایی است) نوشته‌ام که تقویمی که در مازندران رایج است، از نظر نوع سال (روز شمار) و تعداد ماهها و پنجه‌ی میان ماه هشتم و نهم، مشابه همان تقویم یزدگردی است و گردان است. در جدول زیر، خلاصه‌ی نسبت جامع همه‌ی آن مطالبی را که من در بخشهای دوم و سوم آن مقالت (در تقریباً ۲۰ صفحه) با استناد به منابع نوشته‌ام، ملاحظه میفرمایید:

این جدول، چند نکته را در مورد تقویمی که در مازندران رایج و ساری است، روشن میکند:

الف. نام ماهها عمده نام ماههای یزدگردی است که بسته به نواحی مختلف، جزئی تغییرات گویشی کرده است.

ب. تقویمی که در مازندران رایج است، تقویمی گردان است، چه ابتدای ماه اول در پنج روایتی که برابری اول سال مازندرانی با سال خورشیدی رسمی را به دست داده است، سیر قهقرایی دارد:

ابتدای ماه اول در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در ۱۷ مرداد بوده است.

ابتدای ماه اول در سال ۱۳۳۹ خورشیدی در ۱۰ مرداد بوده است.

ردیف	نام	تاریخ تولد	محل تولد	محل خدمت	تاریخ خدمت	محل خدمت	سردیس طاهباز		امینی	هوشنگ پور کریم		اعظمی	اعظمی	اعظمی
							(پوش)	(تاریخ)		(سما)	(تاریخ)			
۱	سیوما	۱۳۱۷	فروزنده	سیوما	۱۳۴۲	سیوما	۱۳۴۲	سیوما	۱۳۴۵	۱۳۴۷	سیما	سیما	سیما	
۲	کرج	۱۳۱۷	کرج	کرج	۱۳۴۲	کرج	۱۳۴۲	کرج	۱۳۴۵	۱۳۴۷	کرج	کرج	کرج	
۳	هرماه	۱۳۱۷	هرماه	هرماه	۱۳۴۲	هرماه	۱۳۴۲	هرماه	۱۳۴۵	۱۳۴۷	هرماه	هرماه	هرماه	
۴	تیرماه	۱۳۱۷	تیرماه	تیرماه	۱۳۴۲	تیرماه	۱۳۴۲	تیرماه	۱۳۴۵	۱۳۴۷	تیرماه	تیرماه	تیرماه	
۵	مردال	۱۳۱۷	مردال	مردال	۱۳۴۲	مردال	۱۳۴۲	مردال	۱۳۴۵	۱۳۴۷	مردال	مردال	مردال	
۶	شردی	۱۳۱۷	شردی	شردی	۱۳۴۲	شردی	۱۳۴۲	شردی	۱۳۴۵	۱۳۴۷	شردی	شردی	شردی	
۷	میر	۱۳۱۷	میر	میر	۱۳۴۲	میر	۱۳۴۲	میر	۱۳۴۵	۱۳۴۷	میر	میر	میر	
۸	اوند	۱۳۱۷	اوند	اوند	۱۳۴۲	اوند	۱۳۴۲	اوند	۱۳۴۵	۱۳۴۷	اوند	اوند	اوند	
۹	تنگ	۱۳۱۷	تنگ	تنگ	۱۳۴۲	تنگ	۱۳۴۲	تنگ	۱۳۴۵	۱۳۴۷	تنگ	تنگ	تنگ	
۱۰	آرکماه	۱۳۱۷	آرکماه	آرکماه	۱۳۴۲	آرکماه	۱۳۴۲	آرکماه	۱۳۴۵	۱۳۴۷	آرکماه	آرکماه	آرکماه	
۱۱	دی	۱۳۱۷	دی	دی	۱۳۴۲	دی	۱۳۴۲	دی	۱۳۴۵	۱۳۴۷	دی	دی	دی	
۱۲	وهمن	۱۳۱۷	وهمن	وهمن	۱۳۴۲	وهمن	۱۳۴۲	وهمن	۱۳۴۵	۱۳۴۷	وهمن	وهمن	وهمن	
۱۳	نوروز	۱۳۱۷	نوروز	نوروز	۱۳۴۲	نوروز	۱۳۴۲	نوروز	۱۳۴۵	۱۳۴۷	نوروز	نوروز	نوروز	

ابتدای ماه اول در سال ۱۳۴۲ خورشیدی در ۱۰ مرداد بوده است.

ابتدای ماه اول در سال ۱۳۴۵ خورشیدی در ۹ مرداد بوده است.

ابتدای ماه اول در سال ۱۳۴۷ خورشیدی در ۸ مرداد بوده است.

ج. همه‌ی مختصات این تقویم: نام ماهها، دوازده ماه ۳۰ شبا روزی، پنجاه میان ماهه‌هشتم و نهم، روز شمار بودن تقویم یعنی ۳۶۵ شبا روز بودن سال بدون هیچ کسری، عیناً با تقویم یزد-گردی تطبیق میکند و میتوان (و باید هم) به قطع گفت که تقویمی که در مازندران رایج است دنباله‌ی همان تقویم یزدگردی است.

\* \* \*

اکنون به نقد گونه‌یی که در مجله‌ی آینده منتشر شده است بپردازیم. آن نقد گونه در ۱۰ بند (کلا در ۸ صفحه) است. من دیگر بار مطالب این نقدگونه را تمام و کمال نقل نخواهم کرد، بلکه فقط ارجاع خواهم داد، چرا که ظاهراً شما خواننده‌ی عزیز، مشترک مجله‌ی آینده هستید (آخر آینه اعلام میکند که تکفروشی ندارد) و شماحتماً شماره‌های ۹-۱۲ سال ششم آینه را در اختیار دارید و میتوانید ملاحظه بفرمایید:

در بند یک آن نقدگونه آمده است: "در باره کبیسو اجرا نشدن آن در ایران، پس از اسلام، نوشته "پس از چیره شدن تازیان بر ایران... یعنی ایرانیان، حتی پارسیان هندپس از اسلام نیز مانند زمان ساسانیان کبیسو بکار نیستند. روشن است که این بی پایه است، نخست اینکه همه ایرانیان کشور یک گاهشماری همگانی و یکسان نداشته‌اند."

شما خواننده‌ی عزیز فکر میکنید این عبارات تلگرافی (۱) و غیر مستند و در عین حال گستاخانه (چرا که بی پایگی مخطوطات خود را به من نسبت داده است) جواب آن متونی است که من استخراج و نقل کرده‌ام؟ جواب استدلال منطقی و بررسی متون است؟ اگر چنین فرض شود، آنوقت جواب این سوالهای مقدر چه خواهد بود:

"ایرانیان کشور" یعنی چه؟ چه کسی گفته است که ایرانیان کشور (۱) فقط یک گاهشماری داشته اند؟ ایرانیان کشور (۱) چه زمانی یک گاهشماری همگانی و یکسان نداشته‌اند، قبل از اسلام یا بعد از اسلام؟ این تعدد گاهشماری به اعتبار جدایی مکان بوده است یا به اعتبار قومیت یا به اعتبار دین؟ اگر ایرانیان کشور (۱) یک گاهشماری همگانی و یکسان نداشته‌اند، پس چگونه با هم معامله میکردند، ارتباط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آنها چگونه شکل میگرفت؟ آیا ایرانیان کشور (۱) فقط بایستی یک گاهشماری همگانی و یکسان میداشته‌اند یا اینکه میتوانند چند گاهشماری ولی همه‌ی آنها همگانی و یکسان داشته باشند؟ چگونه میتوان دریافت که گاهشماریهایی که ممکن است در گویشهای گوناگون اسامی و اصطلاحات مختلف داشته باشند، همگانی یکسانند یا نه؟ با تحقق چه شرایطی ممکن است مردم هم نژاد و هم زبان و هم فرهنگ یک کشور، دارای گاهشماریهای متعدد و متفاوت باشند؟ اگر ایرانیان کشور (۱) یک یا چند گاهشماری همگانی و یکسان نداشته‌اند، چگونه از تقویم دیگر ایرانیان که در همان کشور میزیستند اطلاع مییافتند؟ آیا ایرانیان کشور (۱) برای اطلاع از تقویم یکدیگر کتابچه

های تقویم تطبیقی (از نوع تقویمهایی که اکنون هر ساله برای سالهای هجری قمری وهجری خورشیدی و میلادی ترتیب میدهند) داشته‌اند؟ آیا از این نوع تقویمها که مربوط به قبل از اسلام باشد، دیده شده است، آیا خبرش در متون هست؟ و دهها سؤال این چینی که من حتم دارم از طرف کسی که سرسری و شتابناک و بدون دارا بودن استعداد کافی، فقط به دو کتاب گاهشماری در ایران قدیم و بیست مقاله‌ی تقی‌زاده مراجعه کرده و احیاناً "گوشه‌ی چشمی هم به یکی دو متن قدیمی که تقی‌زاده یاد کرده و اکنون به فراوانی در بازار کتاب تهران به دست می‌آید (همچون ترجمه‌ی آثارالباقیه والتفهیم و...) داشته باشد، بلا جواب خواهد ماند. چنین کسی جدولهای ترتیب یافته برای یک تقویم ولی با اسامی مختلف سیستانی، سعدی، خوارزمی، کاپادوکی، ارمنی، جلفایی و... را که در آثارالباقیه و گاهشماری در ایران قدیم آمده، به اعتبار اسامی، تقویمهای متفاوت با یکدیگر خواهد پنداشت و آنوقت گستاخانه خواهد نوشت: "روشن است که این بی پایه است". یک تقویم نتیجه و برآیند خصوصیات نژادی و فرهنگی و دینی و سیاسی و جغرافیایی و اقتصادی و کلاً "اجتماعی یک ملت است و تنها در پرتو دریافت هوای این اصل است که میتوان یک تقویم را بررسی کرد، والا آنچه در باره‌ی تقویمها نوشته شود، مجموعه‌ی نامتجانس اقوال (اعم از شفاهی یا مکتوب) خواهد بود.

کسی که سرسری یک متن را بخواند (وحتی ناشیانه آن را نقل هم بکند) ولی آن را در نیابد و شتابناک بر آن باشد که نقدکی بنویسد، خواهد نوشت: "... یعنی ایرانیان، حتی پارسیان هند، پس از اسلام نیز مانند زمان ساسانیان کیمسه بکارنمیستند" و اگر از او بپرسند که چه کسی نوشته‌است، یا گفته‌است "مانند زمان ساسانیان" زبانش یا قلمش ثقیق خواهد زد. کدام آدمی که فارسی خواندن را، حتی در حد محصلین مدارس بتواند، آن نقل را چنان معنی خواهد کرد؟ بیشک کسی آن نقل را آنطور که ملاحظه فرمودید معنی خواهد کرد که معنی اصطلاح "قدیمی" در دانش گاهشماری را نداند. آیا باید اصطلاح "قدیمی" در دانش گاهشماری را معنی کنم؟ خواهم کرد.

عرض کردم کسی که خود اهل دانش گاهشماری نباشد و فقط به یکی دو کتاب دم دست در باره‌ی گاهشماری (که احیاناً آن یکی دو کتاب هم برای اهل اصطلاح نوشته شده باشد) مراجعه کند، مشکلات و عدم اطلاع و عدم دریافت صحیح خود را به صورت اعتراضه صادر خواهد کرد و از سرعجب خواهد نوشت "حتی پارسیان هند!". ولی اگر چنین کسی به اهل اطلاع و اصطلاح و تحقیق مراجعه کند، زانوی ادب بر زمین بزند، تلمذ کند، او را راهنمایی خواهند کرد، به او خواهد فرمود که آقا جان کتاب بخوان، چرا که اهل اطلاع و اصطلاح و تحقیق خود کتابهای:

- حاج محمد حسین اصفهانی: شواهد النقیسه فی اثبات الکیمسه، بمبئی ۱۸۲۷ میلادی.
- فیروز ملا کاوس: ادله‌ی قویه بر عدم حواز کیمسه در شریعت زرتشتیه، بمبئی ۱۸۲۸ میلادی.
- فیروز ملا کاوس: رساله‌ی استشهاد، بمبئی ۱۸۲۸ میلادی.
- حاج محمد هاشم الاصفهانی: دفع الیهزل (در جواب ادله‌ی قویه...)، بمبئی ۱۸۳۳ میلادی
- K.R. Cama: Jamshedi Naoroz, Bombay, 1874.
- Muncherji H. Jagosh: Zoroastrian Calender, 1894-1896.

- Mary Boyce: *Rapithvan, Nouroz and other fests of Sade*, London, 1967.
- Naoroz P. Mehta: *A study of the zoroastrian Calender*.
- را دیده‌اند و خوانده‌اند و یادداشتها در باره‌ی هریک از آنها نوشته‌اند و آنان که بیشتر علاقه‌مند بوده‌اند، به جستجوی بیشتر پرداخته‌اند و از K. Cama Oriental Institute تقاضا کرده‌اند تا H.P.(ms.) 300 H.P.(ms.) 295 H.P.(ms.) 367 را که آن بنگاه نگاهداری میشود برایش فراهم آورده و بفرستند و ملاحظه کرده‌اند که مثلاً "در همان فیلم اول که سفرنامه‌ی منظوم (۱۱۱۷ بیت) از همان ملا فیروز مؤلف ادله‌ی قویه و رساله‌ی استشهاد است آمده که: میان پارسیان هند.

"نه گاهنبار بر جا بود و پنجه  
به هاون در ریئون خواندندی  
گروهی کز حساب آگاه بودند  
ولسی آن فرقه‌ی جهال گمراه  
به حدی قال و قیل اندر میان رفت  
از آن بودند دانا چند رنجه  
به شوره خاک تخم افشاندندی  
بدان جهال دین ره مینمودند  
نمیگشتند از آن تشکیک آگاه  
که چندین را در آن گفتار جان رفت "الخ

و دیده‌اند که رساله‌ی سوم کلا" وقف موضوع کبسه و چند و چون اجرای آن در میان زرتشتیان هند شده است، و بعضی‌ها که بیشتر از این قصه را دنبال کرده‌اند از دوستی در هند خواهش کرده‌اند که "رساله‌ی مختصر در جواز کبسه" در جواب کتاب "خره اوپزه" که در موضوع کبسه و تقویم و پاسخ اعتراضات دستوران و سران گروه شاهنشاهی است و به زبان گجراتی در سال ۱۸۲۸ میلادی در بمبئی چاپ شده است، به شیوه‌ی علمی تلخیص کرده، آن خلاصه را به فارسی برگردانده و بفرستد و از روی این خلاصه‌ی فارسی شده دیده‌اند و دریافته‌اند که عدم اجرای کبسه در میان پارسیان هند چه قیل و قالها که برنینگخته است.

در همان بند یک نقدگونه‌یی که در آینده منتشر شده میخوانیم: "دوم اینکه باهمه آشفته‌گیهایی که ساسانیان به انگیزه‌های سیاسی و دینی در تاریخها و حسابها و بسا چیزها پدید آوردند تاروکار اشکانیان از آن راه نیز از یادها برود، رویهمرفته در زمان ساسانیان و به دستور دین رسمی، کبسه گیری میشده است".

خوب پیداست کسی که به دانشی وارد نباشد و حتی مقدمات آن دانش را هم نداند و بخواهد درباره‌ی آن دانش حرف بزند یا چیز بنویسد، مجبور است آسمان را به ریسمان بیافد. اگر از چنین کسی بهیرسی که چه کسی گفته است که در زمان ساسانیان کبسه‌گیری نمیشده، چه جوابی خواهی شنید؟ اگر بهیرسی که در کدام صفحه و کدام پاراگراف و سطر مقالتی که در دفتر سوم نقد و تحقیق نشر شده، صحبت از تقویم ساسانیان رفته، چه رسد که در آن بیاید که در زمان ساسانیان کبسه گرفته میشده یا نه، چه جوابی دریافت خواهی کرد؟ بله، گرفتاری، اهل اطلاع و تحقیق نبودن و عدم دریافت معنی اصطلاحی "قدیمی" در دانش گاهشماری است. عرض کردم که این اصطلاح را معنی خواهم کرد.



راستی را، وقتی یک مطلب در یک نشریه چاپ میشود، چه کسی مسئول صحت و سقم آن مطلب است؟ نویسنده؟ پس مدیر مسئول و سردبیر و... مجله برای چه کاری هستند؟ آیا کارشان و حد مسئولیتشان همان پرکردن صفحات سفید و نازنینی است که برای سپاه کردن اختصاص داده‌اند؟ آیا خریداران و مشترکین یک نشریه را این چنین دست کم گرفتن و وقت و پولشان را هدر دادن بی‌انصافی نیست؟

در جاهای دیگر دنیا، ناشرین و مسئولین نشریاتی که برآند تا نشریه‌شان علمی باشد و به حد روزبناها سقوط نکند و در عین حال بر سر مسائل علمی و فرهنگی قصد مجامله و نان فرض دادن و کجدار و مریز کردن ندارند، اگر نوشته‌یی دریافت کنند که خود را صالح برای ارزیابی صحت و سقم مطالب آن نوشته ندانند (چرا که ممکن است موضوع نوشته از زمینه‌ی تخصصی و تحقیقی آنان خارج باشد) آن نوشته را برای ارزیابی قابلیت نشر، به کسی دیگر که در آن زمینه تخصص دارد می‌دهند. وقتی آن متخصص صحت یا ابداعی بودن آن نوشته را تصویب کرد، آنوقت نشرش میکنند، نه اینکه هر چه پست آورد یا دوستان به دستمان دادند به ماشین نویس بسپاریم و بعد چاپ کنیم و با خود بگوییم: "ای بابا، اگر نوشته غلط بود، لایذ یک کسی ایراداتش را مینویسد، آن را هم چاپ میکنیم"! اگر چنین کردیم، عبارت "مدیر مسئول" را باید قلم بگیریم.

بله، عرض میکردم که در همان بند یک، یکپو، بی‌آنکه ربطی به قضایا داشته باشد، صحبت از اشکانیان میشود که ساسانیان به انگیزه‌های سیاسی و دینی در تاریخها آشفتمگها پدید آوردند تا باد اشکانیان فراموش شود. حالا اگر بررسی که این موضوع چه ربطی به مقالتی که در دفتر سوم نقد و تحقیق نشر شده دارد، چه جوابی میشنوی؟ اگر بررسی که به هر تقدیر، گیرم که موضوع تقویم ساسانیان، به آن مقاله مربوط باشد، آن انگیزه‌های سیاسی و دینی چگونه چیزهایی بوده‌اند، چه جوابی دریافت خواهی کرد؟ اگر به فرض قبول اخلاق ساسانیان در تاریخ روزگارا اشکانیان، این اخلاق چگونه میتواند در یک تقویم شکل بگیرد، چه خواهی شنید؟ اگر بررسی که یک تقویم یک‌پدیده‌ی بسیط است یا مرکب و اگر مرکب است از چه اجزایی تشکیل شده، و یک اخلاق‌کننده، در کدام جزء یک تقویم میتواند اخلاق کند، چه پاسخ دریافت خواهی کرد؟ و اگر بررسی که گیرم پاسخ همه‌ی این سؤالات درست و مستند داده شود (فرضی که محال است!)، آن اخلاق مفروض، ظاهراً باید در تقویم اشکانیان شده باشد، و این چه ربطی به تقویم ساسانیان دارد که کبسه بگیرند یا نه، چه خواهی شنید؟

شما خواننده‌ی عزیز باید مطمئن باشید این سؤالات از طرف کسی که با دانش تقویم و گاهشماری بیگانه باشد، توسط کسی که با دید انتقادی و علمی متون مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران را نخوانده باشد، با تحقیقات محققین فراوانی که عمر برسر این مباحث گذاشته‌اند آشنا نباشند، از وجوه مشخصه‌ی تقویمهای دوران اشکانیان و ساسانیان اطلاع نداشته باشد، حتماً بلاجواب خواهد ماند، ولی اگر این سؤالات را از کسی بکنید که خود محاسب باشد، در زمینه‌ی گاهشماری مطالعه کرده باشد، با منابع تاریخ و فرهنگ ایران و ایرانی مأنوس باشد، دید انتقادی داشته باشد، فقط یک جواب دارد و آن اینکه: "همه‌ی این سؤالات مربوط میشود به آن که ساسانیان در تاریخ اشکانیان و بسا چیزهای

دیگر (!) اخلاص کرده‌اند، در صورتی که خود این موضوع محقق نیست، همین ولاغیر.

آخر، وقتی با کشتارهای بیرحمانه‌ی که اردشیر و شاپور از اشکانیان کرده‌اند، حکومتشان را از هم پاشیده‌اند، وقتی شمشر داور محق حق و باطل فرض شده است، چه انگیزی سیاسی برای ساسانیان بوده که در تاریخ اشکانیان اخلاص کنند؟ وقتی به روایت دینکرد بلاش اشکانی به گردآوری اوستا دستور داده و گرامیداشت آیین اوستایی را به اثبات رسانیده، انگیزی دینی ساسانیان برای اخلاص در تقویم چه بوده؟ اگر ساسانیان برای از یاد رفتن تاریخ اشکانیان اخلاص کرده‌اند، پس این همه یاد‌های کوتاه و بلند که در تاریخ‌الرسول‌والملوک، اخبار الطوال، سنی ملوک‌الارض‌والانبیاء، مروج الذهب، التنبیه‌والاشراف، تجارب‌الامم، البدء‌والتاریخ، آثارالباقیه، غرر‌احصار ملوک‌الفرس، مفاتیح‌العلوم، مجم‌التواریخ‌والمقصص، الکامل فی‌التاریخ، ... شده، از کجا آمده است؟ این نویسندگان جعل کرده‌اند؟ اگر از پیش خود جعل نکرده‌اند آشخورشان منابع باز مانده از پیش از اسلام بوده، پس از کجا معلوم شد که ساسانیان برای از یاد رفتن تاریخ اشکانیان، اخلاص کرده‌اند؟ اگر این استنباط مستند به شاهنامه است که تاریخ اشکانیان در آن منظومه نیامده، مگر یاد هم‌ی وقایع به تفصیل در شاهنامه آمده است که تاریخ اشکانیان نیامده باشد؟ مگر یاد مادها و هخامنشیان در شاهنامه آمده است که یاد تاریخ اشکانیان نیامده باشد؟

شاید خواننده‌ی اهل کتابی با خود زمزمه کند که: "من این قصه‌ی اخلاص ساسانیان در تاریخ اشکانیان را در جاهای دیگر هم خوانده‌ام". بله، این خواننده‌ی عزیز حتماً دیده است و خوانده است، ولی از هر کس که این قصه را یاد کرده است بررسی که این را از کجا می‌گویی، اگر این طرف سؤال خود محقق باشد، منابع را خوانده باشد، پرس و جو کرده باشد، فقط و فقط یک منبع اصیل برای این موضوع یاد خواهد کرد و آن التنبیه‌والاشراف مسعودی است که مینویسد:

"میان ایرانیان و دیگران، در تاریخ اسکندر اختلاف است و بسیاری از مردم از آن غافلند و آن رازی دینی و سیاسی است که جز موبدان و هیربدان و دانشمندان ایرانی کسی بدان آگاه نیست. من در فارس و کرمان و دیگر شهرهای ایران به مطلبی برخوردیم که در هیچ یک از کتابهای پارسیان و تاریخ ایرانیان ندیدیم و آن اینکه زرتشت پسر پورشسپ پسر اسپهتمان در اوستا آورده است که اوضاع دولت پارسیان سیصد سال پس از او آشفته خواهد شد و چون هزار سال از زمان او بگذرد، دین دولت ایرانیان برافتد... اردشیر چون شاه شد دید که از مدت هزار سال که زرتشت پیشگویی کرده، بیش از دویست سال نمانده است، از بیم آنکه پیشگویی زرتشت در زوال دولت ایرانیان مردم را نا امید سازد و از یاری به وی باز دارد، بر آن شد که از پانصد و اندی سال بین زمان خود و زمان اسکندر، نیمی بگذارد. با این اندیشه، تاریخ سازی کرده، در میان مردم انتشار داد که زمان او و کشتن اردوان دویست و شصت سال بعد از اسکندر رخ داده است و مدت سلطنت ملوک الطوائف بیش از این مقدار نبوده است و این سبب اختلاف بین ایرانیان و دیگران در تاریخ سالهای ملوک الطوائف است."

تأسف راکه مسعودی زنده نیست تا از او بپرسیم که آیا وی از آنان که این راز را که در هیچ کتاب و تاریخ ایرانیان وجود نداشته، بر او فاش کردند، پرسید که چرا اردشیر فقط نصف مدت زمان فاصله‌ی

میان خود و اسکندر را حذف کرد و نه دو سوم آن را با چهار پنجم آن را. متأسفانه مسعودی زنده نیست تا از او بپرسیم که آیا از آنان که این راز را بر او فاش کردند پرسید که وقتی این موضوع در هیچ کتاب و نوشته‌یی یاد نشده است، آنان از کجا به این رازی پی بردند؟ از بخت ما، مسعودی زنده نیست تا از او بپرسیم که وقتی فقط موبدان و هیربدان و دانشمندان ایرانی بر این راز واقف بوده‌اند، آیا آنان که این راز را بر او فاش کردند همان موبدان و هیربدان بودند یا نه؟ اگر موبدان و هیربدان بوده‌اند - و ظاهراً نوشته‌ی مسعودی جز این را الفاء نمی‌کند - آیا این موبدان و هیربدان پیشگویی زرتشت در اوستا - مذکور در روایت مسعودی - را چگونه تلقی می‌کرده‌اند. اگر در دویست سال بعد از اردشیر حکومت ایرانیان ساقط می‌شد که نشد - پیشگویی پیغمبرشان تحقق مییافت، که تحقق نیافت. و اگر بعد از دویست سال از زمان اردشیر سلطنت از ایرانیان بیرون نمی‌رفت - که نرفت - آنوقت پیشگویی پیغمبرشان در اوستا دروغ در می‌آید. یک موبد یا یک هیربد زرتشتی، چگونه می‌توانسته رازی این چنین بی پرستی را به پیغمبر خود نسبت دهد؟

خواننده‌ی عزیز ملاحظه می‌فرماید که اگر کسی نقل دست چندم از یک متن را بدون تعمق و اندیشه و قیاس بپذیرد و خود بی‌آنکه به چند و چون قضا یا قیاس دیگر متون پرداخته باشد، ناشیانه نقلش هم بکند، مجبور خواهد بود به چه سوآلهای متعددی که پاسخ به هر یک، بار یک کتب‌خانه‌را می‌طلبد، پاسخ گوید.

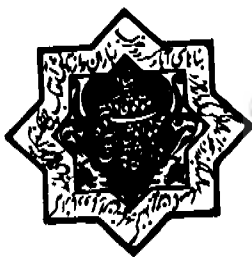
نقدگونه‌ی منتشره در آینده ادامه مییابد که: "اما پس از اسلام ایران به علت‌های مختلف در گاهشماریهای رسمی و شهری (نه گاهشماریهای دهقانی) از کار برد کبیسه خودداری شد. تقی زاده در گاهشماری خود یکی دو علت آن را یاد کرده است" و به دنبال آن از گاهشماری در ایران قدیم نقل می‌شود که: "بعد از اسلام، عمل اجرای کبیسه به قول دین‌کرت "همکاران (یعنی موبدان) با فرمان پادشاه اجرا می‌کردند" دیگر اسبابش فراهم نبود" و خلفای اسلامی هم چون گمان می‌بردند که عمل کبیسه با دین اسلام مخالف باشد از اجرای آن تن می‌زدند و حتی کبیسه‌یی که متوکل و معتضد برقرار کردند، چون "کبیسه" زردشتی نبود و کبیسه رومی یعنی هر چهار سال یک روز بود، که ترتیب اعمال زردشتیان را بهم می‌زد، کاملاً معمول نشد".

شما خواننده‌ی بافراست باید مطمئن باشید که هر کس که خود اهل تحقیق نباشد، خود متون را با تعمقی در خور نخوانده باشد، خود مدتها زبان و ادبیات فارسی میانه تلمذ نکرده باشد، خود دینکرد را ندیده باشد و اگر هم به دستش بدهی نتواند بخواند، به هیچ یک از ترجمه‌های دینکرد هم مراجعه نکرده باشد، و اگر کرد مطالبش را درک نکند، به چنین کسی اگر بخواهد ادای محقق بودن در بیاورد - لاف در غربت را - مجبور خواهد بود به این نوشته‌ی تقی زاده تسک بجوید و آن را چون تعویذی به گردن نوشته‌ی بی‌ربطش بپاویزد. اگر از چنین کسی بپرسی که تقی زاده این عبارت را از کدام نسخه‌ی متن یا ترجمه‌ی دینکرد نقل کرده است، چه جوابی دریافت خواهی کرد؟ اگر از چنین کسی بپرسی که در کدام نسخه‌ی متن یا ترجمه‌ی دینکرد "همکاران" آمده است، چه خواهی شنید؟ اگر از چنین کسی بپرسی که چه کسی - عالم به زبان فارسی میانه - گفته است که همکاران در

زبان پهلوی به معنی موبدان است، چه پاسخی دریافت خواهی کرد؟ اگر بپرسی که در کدام نسخه‌ی متن یا ترجمه‌ی دینکرد آمده است که کبیسه به فرمان پادشاه اجرا میشد، چه خواهی شنید؟ اما اگر کسی کتاب خوانده باشد، گاهشماری بداند، با فرهنگ و تاریخ ایران آشنا باشد، اصلاً به این تکه از نوشته‌ی تقی‌زاده تمسک و استناد نخواهد جست، چون میدانده که اصلاً "دردینکردچنین چیزی که تقی‌زاده نقل کرده، نیامده است. تقی‌زاده، غلط‌خوانی Missreading کلمه‌یی از بخش ۴۱۹ کتاب اول دینکرد را، که معنی آن را درنیافته، با تکه‌یی از آثارالباقیه، در ذهن خود در هم آمیخته و عبارتی نوشته است که بهسوادها رارسوا کند. تقی‌زاده، گرچه مدتی در محضر هرتسفلد زبان پهلوی تلمذ کرد، ولی هیچگاه بدان حدی که در آن زبان صاحب نظر بشود، نرسید، خودش هم ادعای پهلوی دانی نداشت.

نکته‌ی دیگری که به واسطه‌ی این نقل از گاهشماری تأکید میشود و حتماً هم مورد تأکید نویسنده‌ی نقدگونه‌ی منتشره‌ی در آینده میباشد، آنکه کبیسه‌ی یک شباروز در هر چهار سال (همان که متوکل و معتضد برقرار کردند) یک روش کبیسه کردن رومی است و نه ایرانی و گویا اصلاً در ایران سابقه نداشته است و به همین علت که کبیسه‌ی مقرر از طرف متوکل و معتضد روایی نیافت. بله، کسی که خود اهل تحقیق نباشد، از شیوه‌ی استفاده از متون یا تحقیقات دیگران آگاهی نداشته باشد، واللہ بختکی عبارتی از اینجا و آنجا برداشته و نقل کند، خود با دست خود مشت خود را باز خواهد کرد. به اینکه چگونه این نقل و کبیسه‌ی رومی خوانده شده، پای پیچ سایر مدعاها میشود، خواهیم رسید.

دنیاله‌دارد



# افغان نامه

تألیف

دکتر محمود افشاری‌زردی

کتاب اول

تهران

۱۳۵۹ ش. = ۱۹۸۰ م

مرکز پخش - تلفن ۲۷۰۸۱۵ (سازمان کتاب)